

خاطرات و دیدگاه‌ها

برگوشته محمود حکیمی



سرشناسه	: حکیمی، محمود، ۱۳۲۳
عنوان و نام پدیدآور	: خاطرات و دیدگاه‌ها / به کوشش: محمود حکیمی
مشخصات نشر	: تهران، آرون، ۱۳۹۹
مشخصات ظاهری	: ۲۴۰ ص
شابک	: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۳۳۱ - ۰۰۷ - ۴
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
موضوع	: سیاستمداران ایرانی - قرن ۱۳ ق - ۱۴
موضوع	: Politicians, Iranian - 19- 20 th century
موضوع	: Iranian diaries
رده‌بندی کنگره	: ۱۴۵ ۱۶۲
رده‌بندی دیویی	: ۹۰۸ ۹۰۲
شماره کتابخانه ملی	: ۶۹۱۶۶۶



خاطرات و دیدگاه‌ها

به کوشش: محمود حکیمی

ناشر: انتشارات آرون

چاپ اول: ۱۳۹۹

چاپ صدف: ۳۰۰ نسخه

۴۸۰۰۰ تومان

نشانی: میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان وحید نظری

نرسیده به خیابان منیری جاوید، پلاک ۱۰۵، واحد ۳ تلفن: ۵۱ - ۶۶۹۶۲۸۵۰

ایمیل: Arvannashr@yahoo.com وبسایت: www.Arvanashr.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

۷	مقدمه اول
۱۹	مقدمه دوم
۲۳	خاطرات میرزا حسن خان انصاری ملطه
۲۵	ارزش و اهمیت روزنامه خاطرات انصاری ملطه
۴۱	اعلانات ملتی
۴۲	طبابت میرزا حسنعلی
۴۳	حمام کثیف شهرستانک
۴۴	در حرمسرا چه می گذرد
۴۵	لقب او را قدرت السلطنه گذاشتند!!
۴۶	بازار لقب فروشی گرم است
۴۶	شاه امروز پلنگ زنده شکار فرمودند
۴۸	واقعاً وای به حال ایران
۵۰	ناصرالدین شاه، حضرت امیر(ع) و صحابه کبار
۵۲	زد و خورد در ماشین دودی
۵۴	بی سوادی وزراء و رم کردن فیل
۵۵	«پیر اکبر بی دین کاکا شیرازی بی قابلیت»!!
۵۶	پهلوان عزیزالسلطان
۵۷	مثل اینکه دوربین مستمری است
۵۷	یک نفر بارک الله به من نگفت
۵۸	ناصرالدین شاه و عزیزالسلطان
۶۳	دندان ملیجک را طلا گرفته به موزه می برند
۶۳	احترامات نظامی برای ملیجک
۶۴	ختنه سوران ملیجک
۶۵	ملیجک در سفر اروپا
۶۸	خاطرات ملیجک (عزیزالسلطان)

- ۶۹..... اعلیٰ حضرت همایونی امروز به فرنگستان حرکت می‌فرمایند
- ۷۰..... با قوه الکتریسیته توی بدن دیده می‌شود
- ۷۰..... باغ معبرالممالک
- ۷۰..... تعزیه شوق القمر
- ۷۱..... دستخط آفتاب نُقْط ملوکانه
- ۷۱..... یک درویش هست که خاک می‌خورد!
- ۷۱..... دیروز دو نفر را سر بریدند
- ۷۲..... در اردوی قزاق
- ۷۲..... آس‌بازی بلیطی یک تومان
- ۷۲..... شکار پلنگ
- ۷۳..... در انتظار پلنگ!
- ۷۴..... اتومبیل - دید مظفرالدین‌شاه
- ۷۴..... با غلامحسین خان در شش
- ۷۴..... کارخانه قند کویرک
- ۷۵..... دبیر حضور نامه نوشت
- ۷۵..... پراندن اتومبیل همایونی
- ۷۶..... نطق کلنل قزاق
- ۷۶..... صندوقی برای مالیات
- ۷۷..... لاستیک اتومبیل همایونی پاره شد
- ۷۷..... درگذشت امین‌الدوله
- ۷۷..... شفای یک کور در حضرت عبدالعظیم
- ۷۷..... وزیر مختار روس مرد
- ۷۸..... وبا در تهران - چرا گنجشک‌ها فرار نکرده‌اند؟
- ۷۸..... وبا روزی ۲۰۰ نفر را می‌کشد!
- ۷۸..... مهمانی در سفارت انگلیس
- ۷۸..... تلگراف ولیعهد
- ۷۹..... سفر همایونی به فرنگ
- ۷۹..... حادثه در سلطنت‌آباد
- ۷۹..... تلگراف همایونی از «مارسی»
- ۷۹..... لباس قزاقی برای سلطان احمد میرزا
- ۸۰..... پسته قزوین
- ۸۰..... صدراعظم به لقب اتابکی مفتخر شد
- ۸۱..... خلعت وزارت جنگ نایب‌السلطنه
- ۸۱..... خردوانی در حضور بندگان همایونی
- ۸۱..... وزیر دربار امیر نویان شد
- ۸۲..... مزاج اعلیٰ حضرت روز به روز بدتر می‌شود
- ۸۲..... حالت اعلیٰ حضرت خیلی بد است
- ۸۲..... دربخانه را قُرق کرده بودند
- ۸۳..... اعلیٰ حضرت دار فانی را وداع گفت

۸۳	امروز سلام نعش است
۸۳	تاجگذاری محمدعلی شاه
۸۵	سیری در کتاب خاطرات و خطرات
۸۷	دوران کودکی مخبرالسلطنه
۸۸	خدا رحمتش کند، بسیار بی سواد بود
۸۸	مرگ برادر
۹۰	این فضولی‌ها به تو نمی‌رسد
۹۰	سفر اروپا
۹۱	شاه فوق‌العاده متوحش بود
۹۲	این است جواهر من
۹۴	بازگشت به ایران
۹۴	شاعران دیوانی
۹۵	داروگیانی
۹۶	کریم شیرهای ناصرالدین شاه
۹۶	روابط با آلمان
۹۷	دفاع از حکومت ناصرالدین شاه
۱۰۰	این مردم جن دارند
۱۰۴	صندوق عدالت و آزادی بیان
۱۰۵	سلام‌های رسمی
۱۰۶	سلام تحویل
۱۰۷	عید قربان
۱۰۸	آش‌پزان
۱۰۹	سیری در خاطرات و زندگی ملک‌الشعراء بهار
۱۱۹	بهار و وثوق‌الدوله
۱۲۱	بهار و خیابانی
۱۲۲	بهار و سیدضیاء
۱۲۵	تغییر سلطنت
۱۲۶	بهار و سرتیپ محمدخان درگاهی
۱۲۸	بهار و سرتیپ آیرم
۱۳۱	فتنه‌ها آشکار می‌بینم
۱۳۳	عید بی‌نوبهار محسوس است
۱۳۶	شرح زندان
۱۳۶	واندر آن دخمه چند زنده بگور
۱۳۹	علیم‌الدوله و بهار
۱۴۰	شیوه اقرار گرفتن از متهمان
۱۴۹	سیری در کتاب «خاطره‌های تاریخی»
۱۵۱	ملکات قابل تحسین ناصرالدین‌شاه

۱۵۴.....	تفویض وکالت مجلس به داماد به خواهرش همسرا
۱۵۵.....	حاتم‌بخشی‌های دکتر اقبال
۱۶۱.....	خاطره‌ای از دوران کودکی
۱۶۱.....	اگر طاقت این حرف‌ها را نداشتی چرا حقوق خواندی؟
۱۶۴.....	استخدام میلیسو
۱۶۵.....	قضیه زندان
۱۶۵.....	جامعه و انتخابات
۱۶۶.....	توقیف «رعد»
۱۶۸.....	ملاقات با رضاشاه
۱۶۹.....	اتحلال عدلیه
۱۷۱.....	دیوار میز
۱۷۲.....	متخصص و محیط
۱۷۳.....	قصور شاه
۱۷۵.....	مذاکره با محمد حسن رزّا
۱۷۷.....	نگاهی به چند خاطره از رومحمد بسته‌نگار
۱۷۷.....	مقدمه
۱۷۸.....	با دکتر سجایی در زندان
۱۸۰.....	خاطراتی از دکتر سجایی در زندان بورجا
۱۸۲.....	شخصیت سیاسی و فکری زنده‌یاد کمریدالله سجایی
۱۸۷.....	خاطرات دکتر ناصر میناچی
۱۸۷.....	مقدمه
۲۰۳.....	ملاقات پدر و پسر
۲۰۷.....	خاطراتی از دوران تحصیل و تدریس
۲۲۵.....	خاطراتی از دوران استبداد
۲۳۹.....	منابع و مأخذ

مقدمه اول

خاطرات شرح زندگانی مردان و زنان سیاسی و ادیبان و عالمان هر عصر وسیله خوبی برای روشن ساختن روایای تاریک و مبهم تاریخ آن دوره است. بیشتر محققان و تاریخ‌نگاران در تلاش خود برای به دست آوردن حقایق تاریخی از خاطرات استفاده می‌کنند. گذشته از این، اساس از خریدن خاطرات یک رجل سیاسی یا شاعر و یا تاریخ‌نگار لذت می‌برد.

خواننده وقتی که خاطرات عبدالمستوفی را در کتاب شرح زندگانی من می‌خواند به راستی مانند آن است که صد سال به عقب بازگشته و همراه با عبدالله مستوفی در کوچه‌ها و خیابان‌های تهران عصر ناصرالدین‌شاه قدم می‌زند. گاه می‌ایستد از مغازه‌داران خرید می‌کند و بعد به رفتن ادامه می‌دهد. مخبرالسلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات مراسم سلام تحویل، عبدقرمان و آش‌پزان را در حضور ناصرالدین‌شاه با چنان ظرافتی شرح می‌دهد که خواننده خود را در دربار و نظاره‌گر کارهای درباریان می‌یابد.

خاطرات رجال سیاسی، در واقع، شرح حوادثی است که بر یک ملت می‌گذرد، اما البته نمی‌توان ادعا کرد که همه خاطرات آنها دربردارنده حقایق تاریخی هستند. رجال سیاسی معمولاً خاطرات را در دفاع از مواضع سیاسی خود در طول زندگی‌شان می‌نویسند. خواننده‌ای که به مطالعه این خاطرات می‌نشیند همچون یک قاضی بی‌طرف باید با حوصله کتاب خاطرات را بخواند و بعد به قضاوت بپردازد. بسیاری از خاطره‌نویس‌ها با صداقت حقایق را می‌نویسند و اگر هم زمانی از مسیر درست

خاطره‌نویسی اندکی منحرف شوند، تنها سعی می‌کنند کارهای نیک خود را بزرگ و اعمال بد خود را کوچک جلوه دهند، اما برخی از خاطره‌نویس‌ها، مخصوصاً آن افراد که به قدرت‌ها نزدیک شده‌اند، از نوشتن حقایق بیم دارند و آنچه که می‌نویسند در توجیه اعمال زندگی‌شان است و در خاطرات خویش می‌خواهند به گونه‌ای ثابت کنند که آنچه انجام داده‌اند برای خدمت به وطن و جامعه بوده است نه به خاطر منافع شخصی و گاه در این راه آنچنان پیش می‌روند که حتی به جعل واقعه و حادثه‌ای می‌پردازند که هرگز اتفاق نیفتاده است و همچون یک رمان‌نویس به شرح آن حادثه می‌پردازند. بعضی از خاطره‌نویس‌ها از نظر ساختار روانی و شخصیتی دچار مشکل هستند. آنها ممکن است دچار بیماری خودبزرگ‌بینی (پارانوی) و یا خودشیفتگی (نارسیس) باشند و در نتیجه، قضاوتشان دربارهٔ مردمان و به ویژه رجال هم‌عصر خود قضاوتی بیمارگونه است. برپا چنین افرادی خود را مرکز عالم و نابغه‌ای بزرگ می‌دانند و کسانی را که ترس و بزرگی آنها را ندانند در خاطرات خویش با بیرحمی تمام مورد حمله قرار می‌دهند و برای لوٹ کردن شخصیت آنها به هر کوششی دست می‌زنند و از بیان نهمت و فقر نیز بیمی ندارند.

گاه خاطره‌نویس مزدوری بیش نیست و به خاطر پولی که از حاکمی ستمگر - یا فرزندان او - گرفته است گفته‌ها و یا اعمالی را به برخی از سیاستمداران نسبت می‌دهد که آنان هرگز آن سخنان را نگفته و آن اعمال را انجام نداده‌اند و یا می‌کوشد دامن آنها را از اعمال زشتی که انجام داده‌اند مبرا سازد.

گاه نیز حاکمی چون **ظل‌السلطان** فرزند ارشد ناصرالدین‌شاه را پادشاهی چون محمدرضا پهلوی خاطرات خود را منتشر می‌سازند. بگذارید نگاه کنید به این دو خاطرات بیفکنیم:

آنها که حتی آگاهی مختصری دربارهٔ ایران عصر ناصرالدین‌شاه دارند خوب می‌دانند که **ظل‌السلطان** که بر بیش از دو پنجم ایران حکومت می‌کرد چگونه با وقاحت و بیش‌رمی اموال مردم را غارت می‌کرد و مخالفان خود را با چه قساوتی می‌کشت و یا شکنجه می‌داد. اما این مردک بیش‌رم در خاطرات خود که آن را به نام تاریخ مسعودی منتشر ساخت ادعا کرده است که ثروت و مکنّت او مولود ظلم و

بی‌عدالتی و تجاوز و غارت نیست بلکه این ثروت‌هایی است که خداوند تبارک و تعالی «به پاداش عدل و انصاف و حسن سلوک [!!!] و مردم‌داری» به او ارزانی داشته است. او می‌گوید که اعقابش اگر از عقل و درایت برخوردار باشند می‌توانند تا ده نسل از آن ثروت خداداده برخوردار شوند و به دیگر مردم پند می‌دهد که هرگاه بخواهند مال حلال و پاکی به دست آورند باید خدا را مدنظر داشته باشند و بدانند نیک و بدثمر دارد و عدالت خوب است و ظلم بد!!

بهرتر است این پندهای انسان‌ساز را از زبان خودش بشنویم:

«خداوند تبارک و تعالی آنقدر به من داده است که اگر اعقاب بعد از من بفهمند چه می‌کنند، تا ده نسل بر آنها کافی است... انسان باید مردم‌آزار نباشد و خدا را مدنظر داشته باشد و بداند نیک و بد ثمر دارد و عدالت خوب است و ظلم بد!!»^۱

و به راستی یک انسان تا چه حد می‌تواند وقیح باشد که بعد از آن جنایات هولناک تازه به فکر عیب و نقص مردم افتاده است!

اما مضحک‌تر از جناب ذیل السلطان، محمدرضا شاه مخلوع است که خاطرات خود را در کتابی به نام مأموریت برای وطن نوشت. وی در این خاطرات نشان می‌دهد تا چه اندازه دچار غرور و خودبزرگ‌بینی شده است.

وی نوشته است که در زمان مصدق «سعل آزادی» در ایران از نور و فروغ افتاد و تقریباً خاموش گشت! آری، این است آن ذرفشاهی، شاه مغرور:

«... در این کتاب، اطلاعات خود را درباره قضاای آن سال‌ها که شخصی به نام مصدق کشور ایران را به طریقی مخصوص خواست، می‌گردانید، وضعیت نفت ما به حال وقفه درآمد و اقتصاد ما فلج شد و مشعل آزادی از نور و فروغ افتاده و تقریباً خاموش گشته، شرح می‌دهم و خواهم گفت که چگونه آزادی را به دست آوردیم».^۲

شاه در صفحات بعد این خاطرات، مصدق را فاقد استحکام معنوی و شخصیت و مردانگی می‌داند و می‌نویسد:

^۱ - ظل السلطان، تاریخ مسعودی، ص ۲۵۵.

^۲ - محمدرضا پهلوی: مأموریت برای وطن، ص ۳ نقل از کتاب در کنار پدرم، مصدق تألیف دکتر غلامحسین مصدق.

«باید به خوانندگان اطمینان دهیم که مصدق هرگز نمودار ایران و مظهر و نمونه خصایص ملت ما نبوده است [...] کسانی که او را مانند من از نزدیک می‌شناختند با نهایت افسوس باید مردی را به خاطر آوردند که استحکام معنوی و شخصیت و مردانگی نداشت».

و براستی که عجیب، پس دکتر مصدق «استحکام معنوی» و «شخصیت» و «مردانگی» نداشت!^۱

خاطرات سیاسی گاه به قلم سران و یا اعضای بانفوذ یک حزب شکست خورده سیاسی است. در این گونه موارد خاطره‌نویس می‌کوشد گناه شکست حزب را به گردن دیگران بگذارد و به توجیه اعمال خود بپردازد. در چنین مواردی اگر او به سامان هستی و روز مردم و به احساس باور نداشته باشد قلم خود را به تهمت‌ها و افتراهای بسیاری می‌آلاید. در اینجا اگر خواننده متوجه شود که آنچه به عنوان خاطرات سیاسی خوانده مشتی دروغ و پست نبوده است، احساس زیان می‌کند و از اینکه وقت خود را با خواندن آن مطالب تلف کرده است، افسوس می‌خورد.

خواننده و یا تحلیل‌گر یک کتاب خاطرات باید به این نکته مهم توجه داشته باشد که اخلاق و منش نابهنجار، حالت انتقام‌جویی نویسنده، محبت و شیفتگی بیش از اندازه او به یک فرد و یا نظام و ایدئولوژی ممکن است سبب شد که پا را از دایره انصاف و مروت و جوانمردی بیرون گذارد و از نوشتن دروغ نهراسد. متأسفانه بسیاری از خاطرات و یا یادداشت‌های روزانه رجال سیاسی و به‌شماران - بخصوص رجال عصر قاجاریه - از این نقایص تهی نیست. از همین روست که تحلیل برخی از خاطرات ضروری می‌نماید تا خواننده یا پژوهشگر هرچه را که در یک کتاب خاطرات می‌خواند راست نپندارد و از روی نوشته‌ها درباره افراد و مردان علم و ادب و سیاست و هنر فوراً به قضاوت ننشیند.

نویسنده خاطرات ممکن است بکوشد تا ساختار شخصیتی خود را از نظر خواننده پنهان سازد؛ اما آگاهی مختصری از روان‌شناسی موجب می‌شود که تحلیل‌گر خاطرات به شخصیت نویسنده پی ببرد. انسان مغرور و متفرعن در نوشتن خاطرات، مانند سخن گفتنش، واژه‌ها و جملات خاص خود را به کار می‌برد. این را در خاطرات

روزانه محمدحسن خان اعتمادالسلطنه آشکارا می‌توان دید. او در مورد اغلب درباریان و حتی خود ناصرالدین‌شاه واژه‌های تحقیرآمیز به کار می‌برد. اما عبدالله مستوفی اینچنین نبوده و کمتر شده است که حتی در مورد رقیبان و دشمنان خویش از عبارات تحقیرآمیز استفاده کند.

نکته دیگری که تحلیل‌گر خاطرات با اندکی روشن‌بینی و دقت متوجه می‌شود اعتقاد یا عدم اعتقاد نویسنده خاطرات به معاد است. نویسندگانی که به وحی الهی و معاد و مبانی مذهبی باور دارد، در بیان و قضاوت راجع به اعمال و رفتار دیگران - حتی رقیبان خو - تلاش می‌کند که منصفانه بنویسد و با احتیاط قلم بزنند. او حتی به هنگام یاد کردن از مردگان و کسانی که امکان دفاع از خود ندارند به احتیاط سخن می‌گوید و حاضر نیست عملی را به آنچه نسبت دهد که انجام نداده‌اند. گویی روز قیامت و داوری را به چشم خود می‌بیند و همه کسانی که در خاطرات خود از آنها نام برده است به صف اینستاده‌اند. او از بازخواست کنند. اما آدمی که به آموزه‌های دینی اعتقاد قلبی ندارد، حتی اگر خود را انسانی منزه و متدین و معتقد نشان دهد، در نوشتن خاطرات گاه بیرحمانه می‌نویسد و حتی در مورد زندگان، اگر بداند که آنها امکانات دفاع و تکذیب خبری دروغ را ندارند، از تهمت و افترا خودداری نمی‌کند.

اما خطرناک‌تر از آنها خاطره‌نویس‌هایی هستند، که شناخت درستی از مذهب و آموزش‌های انسان‌ساز آن ندارند. آنان خرافه‌ها را به نام عقاید مذهبی پذیرفته‌اند و ادعا می‌کنند که به روز معاد و روز بازخواست هم اعتقاد دارند؛ اما چون خود را مطلقاً حق می‌دانند، حتی حاضر به شنیدن سخنان کسانی که اندیشه‌های آنها را نپذیرفته‌اند، نیستند و بستن دروغ و افترا به مخالفان خود را نه تنها آسان نمی‌دانند بلکه معتقدند که جعل دروغ در مورد آنها اجر اخروی [!] دارد؛ در نتیجه، خاطره‌نویس تبدیل به دروغ‌پردازی می‌شود که خوانندگان بسیاری را فریب می‌دهد و پژوهش پژوهشگران تاریخ و تاریخ‌نگاران را به انحراف می‌کشانند. چنین نویسندگانی خود را دانا می‌دانند. زمامداران خودسر از خصلت‌های بیمارگونه این افراد نهایت استفاده را می‌کنند.

برخی از نویسندگان مزدور در یک نظام استبدادی به نوشتن خاطره می‌پردازند. آنها در صفحات اولیه خاطرات خود یک دروغ می‌نویسند، در حالی که وجدانشان

اندکی آزرده است. کم‌کم در صفحات بعدی دروغ‌های بیشتری می‌نویسند و همچون دزدی که به تدریج به دزدی عادت می‌کند و آن را قبیح نمی‌شمارد، کم‌کم دروغ‌های بزرگتر می‌نویسند و آبرو و حیثیت انسان‌های شریف را بر باد می‌دهند و به تدریج آنچنان رذل می‌شوند که نه تنها شرمنده نیستند بلکه از دیدن آندوه و رنج انسان‌هایی که آبرو و حیثیتشان را به باد داده‌اند لذت می‌برند.

اما کسی که با آبروی انسان‌ها بازی کرده است همیشه در آسایش روانی و روحی به سر نمی‌رود. گاه حادثه‌ای به ظاهر کوچک وجدان خفته یک انسان را بیدار می‌کند و آدمی که به راحتی و مثل آب خوردن برای گرفتن پول و یا رسیدن به مقام در خطابه‌ای و یا مقاله‌ای به دیگران تهمت می‌زده است دچار عذاب روانی می‌شود. انسان بیدار شد برای رهایی از عذاب که دائماً روحش را می‌آزارد به همه چیز متوسل می‌شود. ابتدای کوشش با توجیهات مذهبی، خویش را برهاند. اما تلاش او بی‌فایده است، زیرا مذهب با هشدارهای خود همیشه انسان را از تهمت و افترای ناروا، حتی به دشمنان، باز داشته است. به بنده‌ای که روزی قلم را در دست می‌چرخاند و در کتاب و یا مقاله‌ای بر انسان شریف و کرامتی می‌تاخت و او را به دزدی و خیانت متهم می‌ساخت، با بیدار شدن وجدان آنچنان از خود دچار نفرت می‌شود که حدی بر آن متصور نیست.

در بررسی و تحلیل خاطرات افراد، چند بار به بیداری وجدان خطیب و یا نویسنده‌ای که زمانی خود را به زمامداران و قدرتمندان خسته و بعد ناگهان با یک آیه قرآن یا حدیث نبوی و یا سخن پیشوایی معصوم بیدار شده است، مواجه می‌شویم. شاعری که روزی قدرت و توانایی خود را در ستایش شاه‌زاده طالمی چون ظل‌السلطان به کار می‌برد و با هنرمندی تمام، مخالفان او را هجو می‌کرد از شدت پشیمانی دچار روان‌پریشی می‌گردد.

با توجه به مطالب ذکر شده توجه خوانندگان را به نکات زیر جلب می‌کنم:

۱

تحلیل دقیق هر خاطره نیاز به اطلاعات وسیع تاریخی، ادبی و علمی و آگاهی از شرایط و موقعیت کشور در بحران‌های سیاسی بین‌المللی دارد و من که هرگز در این موارد ادعای چندانی نداشته‌ام، ادعا نمی‌کنم که برداشت‌ها و تحلیل‌های این مجموعه کاملاً درست، دقیق و فاقد هر گونه عیب و نقصی است. خوانندگان فاضل باید خود کتاب‌های خاطرات ذکر شده در این مجموعه را بخوانند و به قضاوت بنشینند و اشتباهات مرا نیز تذکر دهند.

۲

نگرش اصلی من در تحلیل هر خاطره‌ای، قبل از هر چیز، موضع نویسنده خاطرات نسبت به شکل و نظام حکومت است. به نظر من استبداد اُم‌الفساد و عامل تیره‌روزی توده‌های عظیم سیاسی است. استبداد سبب می‌شود که حاکم مستبد حتی قاضیان و دستگاه قضایی یک کشور را در اختیار بگیرد و در نتیجه، نزدیکان به حاکم مستبد - یعنی چاپلوسان و مجیرگویند - معامله‌های ظلم - رشوه می‌گیرند، دزدی می‌کنند، دست به جنایت می‌زنند و اگر زنی هم بر حسب تصادف کارشان به دادگاه کشیده شود حتماً موفق و پیروز بیرون می‌آیند. در نظام استبدادی، اندیشمندان واقعی ذلیل می‌شوند و بی‌مایگان و هوچی‌گرا تمام دانشمندان می‌گیرند. مطالعه خاطرات کسانی که روزی با یک دیکتاتور خشن همکاری کرده‌اند برای نشان دادن ویژگی‌های اخلاقی یک انسان مستبد که برای انسان‌های دیگر هیچ شخصیتی قائل نیست بسیار ضروری است.

سیدحسن تقی‌زاده در خاطرات خویش به بخشی از روایات شاه‌نشین که هر ساعتی یک تصمیم می‌گیرد و همه مجبور به اطاعت از تصمیم‌های او هستند، اشاره می‌کند. به عنوان مثال، رضاشاه پس از مرگ داور دستور می‌دهد که احترامات و تشریفات فراوان در تشییع جنازه به عمل آید، ولی عصر همان روز پشیمان می‌شود. بگذارید داستان را از زبان تقی‌زاده بشنویم:

«... فردا صبح می‌بیند داور از بین رفته است. رضاشاه خیلی ناراحت شد.

دستور داد احترامات و تشریفات فراوان در تشییع جنازه به عمل آید. ولی همان

روزگویا پشیمان شده بود، گفت این همه جمعیت برای چیست؟ جمعیت عظیمی در مراسم تشییع جنازه شرکت کرده بودند. ادیب السلطنه [رادسر] دستور داد مردم را متفرق کنند»^۱.

و از قلم همین تقی‌زاده است که می‌خوانیم تکیه کلام رضاشاه «معدوم» بود و نزدیک‌ترین یاران خود را بیرحمانه معدوم می‌کرد (ص ۲۳۳ خاطرات تقی‌زاده) تا بدانجا که علی‌اصغر حکمت وزیر معارف چون روزی می‌بیند رضاشاه عصبانی است از وحشت گریه می‌کند و قسم می‌خورد که تقصیری ندارد!! (ص ۲۵۸ خاطرات تقی‌زاده)

در یک نظام استبدادی بسیاری از اندیشمندان و هنرمندانی که حاضر نشده‌اند به خدمت حاکمان درآیند، در گمنامی و فقر زندگی می‌کنند. در این نظام، مردم از آنچه که بر سرشان می‌آید بی‌خبرند، زیرا همه وسایل پخش خبر در اختیار حاکمان و مزدوران آنهاست. با استفاده از بی‌خبری مردم حاکمان با بیگانگان قراردادهای خفت‌بار می‌بندند و با وقاحتی شگفت‌آور در جامعه همان قراردادهای را یک پیروزی برای مردم قلمداد می‌کنند. به همین دلیل آن می‌که به خدمت خودکامان درآمده است از هر نظر قابل سرزنش است. حالا اگر چنین آدمی بیاید و در خاطرات خویش از خلق و خوی پدرش، از علم و دانش خویش، از سخاوت خویش، از نرمی و ملاطفت عمه‌اش و از هوش و استعداد فرزندانش، تعریف کند چیزی را عوض نکرده است. ما خاطرات او را می‌خوانیم. اگر آدم واقعاً علمی باشد از علمش استفاده می‌کنیم و از آگاهی‌هایی که از کشورها و سرزمین‌های دیگر به ما می‌دهد بهره می‌بریم؛ اما هیچکدام سبب نمی‌شود که فراموش کنیم پیشرفت در سرزمینه‌ای به خاطر همکاری‌اش با یک نظام استبدادی بوده است و هنگامی که او در برلن و ژنو و پاریس و لندن گردش می‌فرموده و حتی درس می‌خوانده، در زندان ولینعمت او انسان‌های شریف جان می‌دادند و در شهرها و روستاها مردمان بسیار با فقر و بیماری دست به گریبان بودند.

^۱ - تقی‌زاده: زندگی طوفانی، انتشارات علمی، ص ۲۲۳.